

افغانستان آزاد – آزاد افغانستان

AA-AA

چو کشور نپاشد تن من مباد بدین بوم ویر زنده یک تن مباد
همه سر به سر تن به کشتن دهیم از آن به که کشور به دشمن دهیم

www.afgazad.com

afgazad@gmail.com

Satire

طنز

عبد اللطیف صدیقی للندری
کانادا - ۱۶ می ۲۰۱۰

دو طنز کم نمک

۱- شاعر و ماعر

گویند در محفلی که مهمانان زیادی اشتراک کرده بودند، یک نفر شاعر و یک نفر ماعر باهم طرف گردیدند. اهل مجلس در کمال احترام از شاعر تقاضاء نمودند، که بیتی را برای ماعر بخواند و ماعر هم به جواب بپردازد، تا بدین وسیله فضاء گرم و شاد گشته و وقت مهمانان در طرب و انبساط بگذرد. شاعر قبول نموده، روی خود را به طرف ماعر دور داده گفت:

«ای ز رفتارت خجل در کوه کبک»

ماعر در جواب شاعر دفعته گفت:

«ای ز رفتارت مجل در موه مبک»

شاعر پرسید:

او برادر "مبک" چیست؟

ماعر گفت:

آقای شاعر "کبک" چیست؟

شاعر گفت:

"کبک" پرنده ایست که دانه میخورد.

ماعر دفعته گفت:

"مبک" مرنده ایست که مانه میخورد.

شاعر گفت:

او بیدر "مانه" چیست؟

ماعر پرسید:

اول تو بگو که "دانه" چیست؟

شاعر گفت:

"دانه" یک نوع خوراکه ایست که در دشتها کشت میشود.

ماعر گفت:

"مانه" یک نوع مورا که ایست که در مشتها مشت میشود.

اهل مجلس از حاضر جوابی ماعر به حیرت رفته، خندیدند.

۲ - شاعر بهانه جو:

در محفلی شاعری متشاعر اشتراک نموده بود. یکی از مهمانان، پیش شاعر نازک خیال رفته چنین گفت:

لطفاً پارچه شعری را با آواز غرای خود دکلمه فرموده و محفل را رونق بخشید.

شاعر گفت:

قصیده باشد، یا مثنوی و مخمس و رباعی و یا غزل؟

متقاضی گفت:

مثنوی باشد بهتر است.

شاعر پرسید:

بزمی باشد یا رزمی؟

آن مرد گفت:

بزمی بهتر است.

شاعر گفت:

عاشقانه باشد یا عارفانه؟

مرد گفت:

عاشقانه.

شاعر گفت:

عشق حقیقی باشد یا مجازی؟

مرد گفت:

معلومات که عشق حقیقی باشد.

شاعر پرسید:

شعر از خودم باشد یا از شعرای متقدم؟

آن مرد گفت:

از خود جناب شما باشد.

مرد، که از این همه استفسارات شاعر به ستوه آمده بود، پیش از آنکه شاعر دهان باز کرده و بهانه دیگر بتراشد، گفت:

برای امروز همین قدر بس است.